

- مجموعه شعر آیینی «شعله در شمعدانی»**، از اسماعیل سکاک را انتشارات سوره مهر در ۱۳۶ صفحه منتشر کرده است
- حسن قاسمی** دانا که با اسم مستعار به سوره رفته بود، اولین ایرانی بود که از مشهد به سوره اعزام می‌شد و …
- شعر آیینی** یا شعر مذهبی و یا شعر شیعی، ۳ نام و عنوان مصطلح است که منظور همان شعر شیعی یا سروده شاعران شیعی در این حوزه است

یادداشتی بر مجموعه شعر آیینی «شعله در شمعدانی» از اسماعیل سکاک

تصویرسازی در روضه‌کلمات

م.نیساری: مجموعه شعر آیینی «شعله در شمعدانی» از اسماعیل سکاک را انتشارات سوره مهر در ۱۳۶ صفحه منتشر

کرده است. این دفتر شامل غزل‌ها، مثنوی‌ها، دوبیتی‌ها و رباعیات شاعر است.شکل سرودن و محتوا و نوع مضمون‌یابی این مجموعه شعر آیینی که از ذهن و زبان اسماعیل سکاک جاری شده، شباهت تام و تمامی با انواع اشعاری دارد که مداحان می‌خوانند. یعنی شکی نیست اگر خود اسماعیل سکاک مداح نباشد، اشعارش را در اختیار مداحان قرار می‌دهد یا اینکه مداحان داوطلبانه طالب اشعار اویند. چون که شعرها و نوع زبان و لحن و نوع بیان، همگی در خدمت فرهنگ مداحی است و محتوا هم خارج از این محدوده نیست؛ یعنی از مراثی تا مدح و مولودیه و ستایش باری تعالی و کعبه و ستودن خصلتی از خصایص اسلامی، همگی جزو نوع اشعاری هستند که بیشتر به‌درد مداحان می‌خورد و به کار ایشان می‌آید. اگرچه مخاطبان بسیاری نیز هستند که به‌واسطه هیاتی‌بودن اشعار فلان شاعر، شیفته و دوستدار اینچنین اشعاری هستند.

جامعه مداحان که اغلب‌شان شاعر هم هستند، بعد از انقلاب به‌واسطه هدایت و کلاس‌های شعری در کنار تعلیم دینی بسیار فعالند و در میان ایشان چهره‌هایی مثل غلامرضا سازگار و علی انسانی حضور دارند که از شاعران خوب روزگار ما هستند. علاوه بر ایشان تعدادی از جوانان با استعداد در میان ایشان هستند که در بالا‌بردن سطح کیفی مداحی در کنار سطح کمی بسیار فعالند، همچنین شاعران جوان و میان‌سالی نیز هستند که به‌واسطه کثرت اشعار آیینی، جزو جامعه مداحان هستند یا مرادات نزدیکی با ایشان دارند. یکی از اشعار مجموعه‌شعر آیینی «شعله در شمعدانی»، از اسماعیل سکاک که بیشتر در حال و هوای مداحی است، چنین است: «بوسید تا گلولی تو را جد اطهرت باران اشک ریخت ز چشمان مادرت این‌بار نیز از سفری دور آمده‌ست تا آن که باز سیر ببیند مکررت بر شانه‌های خویش تو را می‌کند سوار دوش نبی شده‌ست به کرات منبرت خوانده‌ست در نگاه تو یک روز تلخ را همراه با تمامی گل‌های پرپرِت حالا درست لحظه تعبیر آمده‌ست خوابی که دیده بود برای تو خواهرت او ایستاده، روی لبش یامحرم است یک‌سو نشسته جد تو گریان برابرت»

و شعری دیگر باز از همین مجموعه شعر آیینی «شعله در شمعدانی»، از اسماعیل سکاک که خود را به غزل امروز نزدیک کرده است؛ نوع زبان، نوع بیان و تعبیر و همه و همه؛ اگرچه مثل اغلب اشعار مداحی – بیشتر به‌واسطه ضرورت‌ها و وابستگی‌هایی که به پیشینه‌اش دارد – هنوز بسیاری از ابیات و مصرع‌ها و جملاتش بر مدار نظم

می‌چرخد؛ اما فضا و فضاسازی غزل ذیل و نمونه‌های نظیر آن به غزل امروز مانند است؛ غزلی که برای ابو لماعه صاعدی سروده شده؛ همان که در نماز ظهر عاشورا سیر امام شد در مقابل تیرهای دشمن تا به شهادت رسید:

«در لحظه چکاچک شمشیر شد بلند نزدیک ظهر بود که تکبیر شد بلند خورشید بود در وسط آسمان و اشک از چشم‌ها به صورت تبخیر شد بلند فرزند کعبه رویه‌روی قبیله ایستاد

قامت که بست، از همه‌سو تیر شد بلند می‌رفت تا شکسته شود حرمت نماز الله‌اکبر از ذهن پیر شد بلند آن‌قدر تیر خورد به جانش که پر کشید هرچند گشته بود زمینگیر، شد بلند تا قدری از حقیقت قرآن بیان شود یک سر به روی نیزه به تفسیر شد بلند» اسماعیل سکاک کمتر اهل تخیل‌ورزی و تصویرسازی است؛ او اشعارش را با نوع زبان و بیان و نوع لحنی که انتخاب

مهدی خدادادی: حسن قاسمی دانا که با اسم مستعار به سوره رفته بود، اولین ایرانی بود که از مشهد به سوره اعزام می‌شد و اولین شخص مشهدی بود که در جنگ با تکفیری‌ها به شهادت رسید. آن موقع در تهران شهید زیاد داشتیم. شهدایی که البته سپاهی بودند و از طریق سپاه به سوره رفته بودند. شهادت او تأثیر بسیاری بر جوانان مشهد گذاشت، حسن سپاهی نبود یک شاطر بود مثل پدرش ولی در نهادهای بسیاری رفت‌وآمد داشت از سپاه گرفته تا بسیج و خیلی جاهای دیگر. اعتقاد داشت شغل دولتی دست و پای انسان را می‌بندد. دوست داشت همه‌جا فعالیت کند و متعلق به یک جای خاص نباشد. از ۱۷ سالگی مربی آموزش نظامی شده بود و در حوزه مالک‌اشتر که آخر ۲۰ متری طلاب بود، حوزه حمزه سیدالشهدا در خیابان لادن بلوار وکیل آباد و حوزه سلمان واقع در چهارراه دانشجو هم‌زمان فعالیت داشت. یک سال بعد از شهادت حسن، شهیدان مصطفی و مجتبی بختی که ۲ تا برادر داشتند، از مشهد به هم به سوره رفتند و شهید شدند. بعد شهید کوهساری، شهید سخندان، شهید محمدی و…

مریم عرفانیان نویسنده کتاب «سروها ایستاده می‌مانند»

شاهد

اسم مستعار به سوره رفته بود، اولین ایرانی بود که از مشهد به سوره اعزام می‌شد و اولین شخص مشهدی بود که در جنگ با تکفیری‌ها به شهادت رسید. آن موقع در تهران شهید زیاد داشتیم. شهدایی که البته سپاهی بودند و از طریق سپاه به سوره رفته بودند. شهادت او تأثیر بسیاری بر جوانان مشهد گذاشت، حسن سپاهی نبود یک شاطر بود مثل پدرش ولی در نهادهای بسیاری رفت‌وآمد داشت از سپاه گرفته تا بسیج و خیلی جاهای دیگر. اعتقاد داشت شغل دولتی دست و پای انسان را می‌بندد. دوست داشت همه‌جا فعالیت کند و متعلق به یک جای خاص نباشد. از ۱۷ سالگی مربی آموزش نظامی شده بود و در حوزه مالک‌اشتر که آخر ۲۰ متری طلاب بود، حوزه حمزه سیدالشهدا در خیابان لادن بلوار وکیل آباد و حوزه سلمان واقع در چهارراه دانشجو هم‌زمان فعالیت داشت. یک سال بعد از شهادت حسن، شهیدان مصطفی و مجتبی بختی که ۲ تا برادر داشتند، از مشهد به هم به سوره رفتند و شهید شدند. بعد شهید کوهساری، شهید سخندان، شهید محمدی و…

مریم عرفانیان نویسنده کتاب «سروها ایستاده می‌مانند»

یادداشتی بر دفتر شعر «پنجره‌فولاد» سروده محمدجواد غفورزاده (شفق)

با آینه‌رباعی و غزل

الف. گیلوایی: شعر آیینی یا شعر مذهبی و یا شعر شیعی، ۳ نام و عنوان مصطلح است که منظور همان شعر شیعی یا سروده شاعران شیعی در این حوزه است؛ شعری که پس از انقلاب به‌واسطه زمینه‌های مناسب و همواری که برای اینگونه سرودن ایجاد شد، شاعران این عرصه توانستند استعدادهای خود را تمام و کمال بروز داده و پرورش دهند. از این رو، در این راستا انواع و اقسام برنامه‌ها، شب‌های شعر، کنگره‌ها، مسابقات و… تشکیل شد که یکی از آن جلوه‌ها، چاپ انواع و اقسام شعر و مجموعه‌شعر توسط افراد، سازمان‌ها، وزار، تخانه‌ها و بنیادهاست.

دفتر شعر «پنجره‌فولاد» از محمدجواد غفورزاده (شفق)، در ۱۳۵ صفحه، توسط «داره امور فرهنگی آستان قدس

رضوی» منتشر شده است. این دفتر در راستای برنامه گسترده‌ای که هدفش تدوین ورواج بهتر شعر شیعی و معرفی بیشتر شاعران شیعی معاصر است، منتشر شده‌است؛ از این رو، دفترهای دیگری از این مجموعه با عنوان کلی «در سایه‌سار آفتاب» از شاعران دیگر منتشر شده است که این دفتر، نهمین دفتر آن است. کلیه اشعار این دفتر‌ها در مدح و نعت و مقام امام هشتم حضرت امام رضا (ع) سروده شده‌اند که اصطلاحا به آن اشعار رضوی می‌گویند. دفتر شعر «پنجره‌فولاد» شامل چند بخش است: در هر بخش، ابتدا یک غزل ۱۱ تا ۱۴ بیتی چاپ شده و پس از آن چند رباعی عناوین این بخش‌ها پس از «شاره» و «مقدمه» عبارت‌ند از: قطعه‌ای از بهشت، ضامن اهو، پنجره و کیبوتر، خورشید ولایت، زیارت، همسایه، شهادت، یا علی بن موسی الرضا. ابتدا به غزل‌های این دفتر نگاه کوتاهی می‌کنیم و سپس می‌رسیم به رباعیات آن. همچنین لازم نمی‌بینم که محمدجواد غفورزاده (شفق) را معرفی کنم؛ زیرا هر کس که اهل خواندن و شنیدن شعر مذهبی و شیعی باشد حتماً او را به خوبی می‌شناسد؛ اوپی را که از پیشگوستوان شعر آیینی در پیش و پس از انقلاب بوده و هست.

شعر محمدجواد غفورزاده (شفق) در راستای شعر سنتی قرار داشته و دارد؛ اگر چه نمی‌توان گفت، شعر انقلاب، بلکه خود انقلاب بی‌تأثیر در شعر غفورزاده نبوده است؛ بی‌تأثیر در شکل و محتوا که البته بیشتر این تأثیر در مضامین جدید بوده است، اما در کل شکل شعر او چندان تغییری نکرده است. از این رو همچنان شفق را می‌توان جزو شاعران سنتی قرار داد.

در سرودن اشعار آیینی یا شیعی که اشعار رضوی یکی از زیرمجموعه‌ای آن است، یک نکته بسیار مهم و اساسی وجود دارد و آن این که سراینده و شاعر این اشعار باید در حوزه دین و آیین، شاعر باسوادی باشد. یعنی سواد دینی‌اش باید در حد

کرده، می‌سازد؛ شعری که گاه با کنایه‌ها همراه است. از این رو، اگر در اینگونه موارد کم و کوتاه و ضعیف عمل کند، شعر و غزلش براحتی به دامن نظم می‌افتد؛ چنان که غزل ذیل که به غیر از به کارگیری تخیلی ضعیف و نیز تکراری در بیت اول و بیت یکی‌مانده به آخر، همه ابیات نظم مطلق‌اند. و از این دست غزل در این دفتر کم نیست:

«یک دانه از انار تبسم به ما بده مست توایم، جرعه‌ای از خم به ما بده حالا که دست ما به ضریحت نمی‌رسد از دور افتخار تکلم به ما بده مردم کیوتران تو را دانه می‌دهند ما هم کیوتریم، تو گندم به ما بده تا بوی کاظمین رسد بر منام ما اذن دخول از حرم قم به ما بده اذن هفت‌بار حاجت ما را تو داده‌ای این‌بار جان قیله هشتم به ما بده ما سال‌هاست با دل خود جنگ می‌کنیم مولای جود، روح تقاهم به ما بده هستی شبیه عترت خود کشتی نجات آرامشی در اوج تلاطم به ما بده ما را دخیل پنجره کاظمین کن قطع امید از همه‌مردم به ما بده» نکات دیگر در این مجموعه، آمدن اشعاری است که مداحان برای زمانی که مجلس آرام است و یا ابتدای مجلس است و یا هنوز جمعیت کامل نشده (معمولاً در مجالس عادی و نه عزرا) می‌خوانند؛ شعری که تعلیمی است و یا

نگاهی به کتاب «سروها ایستاده می‌مانند» نوشته مریم عرفانیان

شاطر عاشق

این‌باره انجام می‌دهد و به نتیجه نمی‌رسد. از تغییر حالات روحی شهید قبیل از اعزام تا شنیدن خبر شهادت و از ارتباطی که هنوز با فرزندش برقرار است. همه این احساسات به مدد نگارش خوب اثر برای مخاطبان ملموس بوده و آنها را متأثر می‌سازد.

نویسنده در این اثر بخوبی تبعیت‌پذیری شهید حسن قاسمی‌دانا از ولایت را به تصویر می‌کشد. «لباس پلنگی را که رنگ‌هایش سبز و قهوه‌ای و کرم بود برداشت و بر میخی که روی درب کمدش زده بود آویخت. پایین لباسش پوتین‌هایش، جوراب، کش گتر، یقه‌بندش و… را با تمام دقت کنار هم

این باشد که قرآن را و نهج‌البلاغه را بخواند و بداند، احادیث و روایت و تاریخ اسلام و تشیع و بسیاری دیگر را؛ چون اگر نداند، یا تنها احساس‌های پوک بی‌تأثیر و آخ و ناله تحویل مردم خواهد داد یا این که از سواد نصف‌ونیمه دیگران استفاده خواهد کرد و حرف‌های غلط و درست تحویل مردم خواهد داد. از این رو، شاعر آیینی و شیعی بی‌سواد به‌درد نمی‌خورد. اما محمدجواد غفورزاده (شفق) از شاعران آیینی و شیعی، به‌دردخبر است و اهل مطالعه و دانش اسلامی؛ او می‌داند که رسول و ائمه چه فرموده و چه نفرموده‌اند؛ پس مستقیم و غیرمستقیم، اشعار خود را به کلام مقدس ایشان می‌آراید و برای شعر خود مدام و همواره پشتوانه می‌خرد؛ پشتوانه مذهبی و شیعی: «گلزار بهشت است غمی نیست در این‌جا حق را به جز این در حرمی نیست در این‌جا فرمود نبی: روضه‌ای از باغ بهشت است در سایه گل، خار غمی نیست در این‌جا…» یا این چند بیت که در تاریخ ثبت است از قول امام رضا(ع) که فرمود:

«یا پر سر زانو بگذارید سرم را یا آن که بخوانید به بالین، پسرم را شب تا به سحر منظرلم بال نسیمی از من برساند به مدینه خیرم را کی باور من بود که از آن حرم پاک یک روز جدا گردم و بندم نظرم را…»

البته این اشعار رضوی جدید محمدجواد غفورزاده است که بیشتر غزل‌هایش توصیفی است و در آنها شأن و مقام امام با بیان شاعرانه و به‌واسطه تشبیهات و استعاره‌ها ستوده شده است و بخش دیگر این اشعار نیز مرثیه است و در مرثیه بیشتر بیان احساسات و برانگیختن مخاطب شرط است؛ اگرچه در این نوع از کارها نیز خوب است واقعیت‌ها بیان شود و نه صرفاًسوز و آه و ناله: «آفاق همه زیر پر رافت من بود افسوس بدین جرم شکستند پرم را یا بیان احساسات زائران است و دوستداران حضرت که آرزومند دیدار او هستند:

«دعا کن ای دل مسکین! که چون کیبوترها



اطلاعات قرآنی یا اسلامی را به مخاطبان انتقال می‌دهد و یا دانسته‌های عمومی را بازگو و یا تکرار می‌کند. مداحان در این زمان متوسل به چنین اشعاری می‌شوند:

«خدا نخواست زمین بی‌خلیفه سر بکند و از نداشتن رهنما ضرر بکند خدا نخواست که شیطان فریبمان بدهد به جای خیر بشر جاهلانه شر ببکند…»

نکته دیگر در اشعار این‌گونه شاعران، نوع انتخاب بعضی از مضامین و موضوعاتی است که در شعر شاعران غیر مداح یا نیست، یا کمتر یافت می‌شود؛ مثل موضوع و مضمون «صلوات» که مداحان با آن مدام و یکسره سر و کار دارند:

«امدی و جلوات از نفست می‌ریزد رنگ آیینه ذات از نفست می‌ریزد باز هم با لب قرآن خدا صحبت کن صدربان شاخه‌نبات از نفست می‌ریزد باز هم لب بگشا، از شب معراج یگو مرده‌های صلوات از نفست می‌ریزد…»

اسماعیل سکاک به نسبت اشعار دیگرش در قالب‌های دیگر، در غزل‌گفتن شاخص‌تر و موفق‌تر است. در واقع، در این فرصت، نمی‌شود همه نکات مثبت غزل‌هایش را بازگو کرد؛ همان‌گونه که نمی‌توان کلیستی‌ها و ضعف‌هایش را. دوبیتی‌ها و رباعی‌های اسماعیل سکاک هم درست شبیه غزل‌های اوست؛ یعنی همان کارکردها و عملکردهای مثبت و منفی آن‌ها را دارد اما اشعار دیگرش نمونه‌های ضعیف‌شده غزل‌های او است. سکاک شاعر غزل است و بهتر است هر چه بیشتر خود را در این زمینه تقویت کند.

چید. همین‌طور که نگاهش می‌کردم، پرسیدم: حالا یعنی چی؟ این کاری که کردی و میخ کوپیدی روی در کمدت! در کمدت سوراخ و خراب شد.

پرسید: یعنی نمی‌دونی؟

– نه والا!

– اینارو آماده کردم که هر وقت آقا حکم جهاد دادن، به سر سوزن هم معطل نشم.»

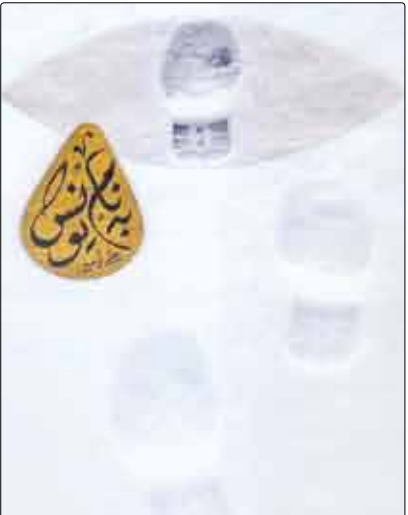
شهید حسن قاسمی‌دانا در عملیاتی هشت نفره با نام مبارک علی ابن موسی‌الرضاع) در منطقه حی‌الزرا در لیرمون حلب نوزدهم اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۹۳ به فیض شهادت نائل آمد و پیکرش از بازگشت به وطن و تشییعی با شکوه در گلزار شهدای آرامگاه خواجه‌ربیع در مشهد مقدس آرام گرفت. کتاب «سرسرها ایستاده می‌مانند» به قلم مریم عرفانیان سرگذشتنامه اولین شهید مدافع حرم مشهد مقدس شهید حسن قاسمی‌دانا به روایت سر کار خانم مریم طربی‌مادر شهید، در ۱۶۸ صفحه توسط انتشارات روایت فتح در سال ۱۳۹۶ به چاپ رسیده و هم‌اکنون چاپ دوم این اثر در شمارگان ۲۲۰۰ نسخه در بازار نشر در اختیار مخاطبان قرار گرفته است.

سفیر نامه‌بر روضه رضات کنند راه خسود را پیدا می‌کند و در واقع تا زمانی که او در تاریکی قرار نگرفت و با آن مواجه نشد نتوانست مسیر رسیدن به روشنائی را پیدا کند.تعدد شخصیت‌ها در «به نام یونس» در بخش‌هایی سبب می‌شود خواننده نتواند آنها را از هم تشخیص دهد. این به دلیل تعدد آنها نیست بلکه ضعف پرداخت شخصیت‌ها زمینه مانا نشدن آنها را فراهم کرده و ای‌کاش برخی از شخصیت‌ها با حذف می‌شدند یا با ویژگی شخصیتی و رفتاری متمایز می‌شدند تا ماندگار شوند و در داستان خواننده را گنج تکننده‌ییکی از نکاتی که در باره این داستان باید مطرح شود ماجرای ازدواج معلم روستا با نام «بهارک» و شخصیت چوپان است. اتفاقی که در یک سوم پایانی با آن رویه‌رو می‌شویم و به این صورت تداعی می‌شود که به‌طور ناگهانی به ذهن نویسنده رسیده و از همانجا وارد کتاب کرده است. در صورتی که هر دو شخصیت از ابتدا در داستان معرفی می‌شوند و حضور دارند و نویسنده می‌توانست در کنار جلو بردن ماجرای یونس، قصه چوپان و بهارک را نیز پیش ببرد تا کاشش قصه بیش از چیزی که اکنون هست بالا رود از این زاویه این قصه فرعی به دلیل ورود دیر هنگام می‌تواند یک نقطه ضعف محسوب شود.رمان «به نام یونس» را باید در دسته آثار قرار داد که یک طلبه آن را خلق کرده است. طلبه‌هایی که طی سال‌های اخیر یا به عرصه داستان‌نویسی گناشته‌اند و حرکت مهمی در جریان داستان طلاب ایجاد کرده‌اند که می‌تواند برای کسانی که علاقه به دنبال کردن جهان زبستی این طیف دارند جالب توجه باشد. علاوه بر این همانطور که خوانند این اثر روایت بخشی از زندگی یک طلبه را در دل خسود دارد که می‌تواند باز هم در نوع خود مهم باشداین رمان که سال گذشته وارد بازار کتاب شده می‌تواند برای مخاطبان آثار داستانی با مضمون دینی جالب باشد و حضور و نقش یک روحانی در بطن جامعه را از زاویه ناه به تماشا بنشینند. این رمان را نشر شهرستان ادب منتشر کرده است.

یکشنبه ۱۲ آبان ۱۳۹۸
وطن‌امروز | شماره ۲۷۸۲

شعر و ادب

داستان



نگاهی به رمان «به نام یونس» اثر علی آرمین از تاریکی به روشنائی

حسام آبنوس: «راه را پیدا کردیم.» این جمله یکی از آخرین جملات فصل اول رمان «به نام یونس» اثر علی آرمین است. فصلی که اگر بخواهیم ساده به آن نگاه کنیم ارتباط منطقی و معناداری با فصل‌های بعدی کتاب ندارد و این سوال را ایجاد می‌کند که چه کمکی به داستان می‌کند و این میزان طرح جزئیات برای وارد کردن شخصیت اصلی به بستر قصه چه ضرورتی دارد؟ ولی این تمام ماجرا نیست و در واقع باید اندکی در جزئیات این فصل دقیق شویم و با نگاهی موشکافانه به این فصل نگاه کنیم.

علی آرمین که این رمان تجربه اول او در نوشتن نیست در فصل اول طرحی کلی از کتاب را به خواننده هوشمند عرضه می‌کند. در واقع در فصل اول خواننده می‌تواند سیر کلی کتاب را دست بگیرد و متوجه شود که قرار است چه اتفاقی برای شخصیت «یونس» رمان روی دهد. در واقع در انتها قرار است «راه را پیدا کنند» و این هدفی است که در انتها نیز خواننده با آن روبه‌رو می‌شود.

ماجرا از سفر تبلیغی یک طلبه در ماه مبارک رمضان آغاز می‌شود و خواننده با درس‌رهایی که او با آنها دست و پنجه نرم می‌کند روبه‌رو می‌شود. از ماندن در برف تا افتادن در چاه و… همه زمینه تحول شخصیت اصلی است و به همین خاطر باید گفت علی آرمین در شخصیت‌پردازی موفق ظاهر شده و توانسته سیر تحول منطقی برای شخصیت اصلی خود ترسیم کنداین کتاب شاید در بر دارنده یک سفر بیرونی باشد که یونس از منزل خود هجرت کرده و برای تبلیغ عازم مناطقی دورافتاده و برف‌گیر شده باشد ولی این تمام ماجرا نیست. در واقع سفر اصلی، سفر درونی شخصیت یونس است که از لحظه ورود به منزل «هاشم» آغاز می‌شود و تا پایان کتاب ادامه دارد.

سفری که زمینه رشد و تغییر یونس را فراهم می‌کند و از این منظر این یک نکته مثبت برای این اثر است که تنها به لایه‌های بیرونی اکتفا نکرده و در زیرمتن هم موضوعاتی برای خواننده قرار داده تا بتواند علاوه بر لذت خواندن رمان به لذت کشف که از اصول اولیه یک داستان است هم دست پیدا کند. او از خوش به خا سفر می‌کند و در این سفر با آزمایش بزگی مواجه است که خواننده آن را در قامت بیماری دختر یونس می‌بینداین داستان در برف است و اگر برف یونس می‌تواند این داستان را برف است و ظلمات است که به خدا منجر شده است؟ باید یادآوری کرد که گاهی ما گمان می‌کنیم در روشنائی به‌سر می‌بریم ولی همان روشنائی هم حجابی است پیش روی ما و مانع از درست دیدن ما می‌شود به همین خاطر شاید یونس داستان «به نام یونس» از روشنائی مسیر خود را آغاز کرده باشد ولی در تاریکی چاه و شب به روشنائی حقیقی می‌رسد و از دل تاریکی به نور اصلی راه خسود را پیدا می‌کند و در واقع تا زمانی که او در تاریکی قرار نگرفت و با آن مواجه نشد نتوانست مسیر رسیدن به روشنائی را پیدا کند.تعدد شخصیت‌ها در «به نام یونس» در بخش‌هایی سبب می‌شود خواننده نتواند آنها را از هم تشخیص دهد. این به دلیل تعدد آنها نیست بلکه ضعف پرداخت شخصیت‌ها زمینه مانا نشدن آنها را فراهم کرده و ای‌کاش برخی از شخصیت‌ها با حذف می‌شدند یا با ویژگی شخصیتی و رفتاری متمایز می‌شدند تا ماندگار شوند و در داستان خواننده را گنج تکننده‌ییکی از نکاتی که در باره این داستان باید مطرح شود ماجرای ازدواج معلم روستا با نام «بهارک» و شخصیت چوپان است. اتفاقی که در یک سوم پایانی با آن رویه‌رو می‌شویم و به این صورت تداعی می‌شود که به‌طور ناگهانی به ذهن نویسنده رسیده و از همانجا وارد کتاب کرده است. در صورتی که هر دو شخصیت از ابتدا در داستان معرفی می‌شوند و حضور دارند و نویسنده می‌توانست در کنار جلو بردن ماجرای یونس، قصه چوپان و بهارک را نیز پیش ببرد تا کاشش قصه بیش از چیزی که اکنون هست بالا رود از این زاویه این قصه فرعی به دلیل ورود دیر هنگام می‌تواند یک نقطه ضعف محسوب شود.رمان «به نام یونس» را باید در دسته آثار قرار داد که یک طلبه آن را خلق کرده است. طلبه‌هایی که طی سال‌های اخیر یا به عرصه داستان‌نویسی گناشته‌اند و حرکت مهمی در جریان داستان طلاب ایجاد کرده‌اند که می‌تواند برای کسانی که علاقه به دنبال کردن جهان زبستی این طیف دارند جالب توجه باشد. علاوه بر این همانطور که خوانند این اثر روایت بخشی از زندگی یک طلبه را در دل خسود دارد که می‌تواند باز هم در نوع خود مهم باشداین رمان که سال گذشته وارد بازار کتاب شده می‌تواند برای مخاطبان آثار داستانی با مضمون دینی جالب باشد و حضور و نقش یک روحانی در بطن جامعه را از زاویه ناه به تماشا بنشینند. این رمان را نشر شهرستان ادب منتشر کرده است.